

## م ————— ریم نصراص ————— فهانی

تبیین ناقص نقش زنان و نپرداختن به چگونگی تأثیر ایشان در جریان پیروزی انقلاب اسلامی و پس از آن در دوران دفاع مقدس، از آن دست موضوعاتی است که در معرض سوء برداشت قرار گرفته و موجب شده که عده‌ای به غلط دیدگاه‌های نامستندی از این حضور ارائه دهند و اثر حضور فیزیکی بانوان را انکار کنند. دامنه این اختلاف نظر تا به امروز کشیده شده و موجب شده افرادی ناآگاه، وظایف بانوان را صرفاً در نقش‌های مادری و همسری محصور کنند. نتیجه این دیدگاه، بی‌توجهی به نظرات و جایگاه فکری زنان متخصص، در تصمیم‌گیری‌های تخصصی است. اگر چه بر اساس آموزه‌های دینی، اندیشه امام راحل و رهبری عزیز، و حتی نظرات جامعه‌شناسانه، والاترین وظیفه و تکلیف بانوان، انجام شایسته نقش‌های مادری و همسری است، ولی در این میان بانوانی هستند که در کنار تکالیف اصلی خود، در مسائل سیاسی و اجتماعی زمانه خویش آنچنان هوشمندانه و با بصیرت ورود کرده‌اند که تمامی برداشت‌های غلط را، پیرامون انزوای سیاسی - اجتماعی زنان و پرداختن صرف به وظایف داخل خانه، برهم می‌زنند. هر چند با فقر آثار پژوهشی در خصوص بررسی زندگی و دیدگاه چنین بانوان زمانه‌ساز و مدبری روبه‌رو هستیم. در سال‌های اخیر تلاشی از این دست در راستای جمع‌آوری و ثبت چنین خاطراتی شده که به روشنی گواه میزان نقش‌آفرینی زنان در حوادث بزرگ و سرنوشت‌ساز تاریخ است. کتاب «خاطرات مرضیه حدیدچی» از جمله آثار ارزشمند در این حوزه است. از نقاط قوت این کتاب، توانمندی نویسنده‌ای است که برای ثبت و تنظیم این خاطرات کوشش کرده است. محسن کاظمی که در سال 1373 همکاری خود با دفتر ادبیات انقلاب اسلامی را آغاز کرده، به گفت‌وگو و مصاحبه با شخصیت‌های مختلف سیاسی و مبارز می‌پردازد و به خوبی توانایی استخراج خاطرات خاک خورده از گوشه ذهن انقلابیون را دارد. نویسنده خاطرات احمداحمد و خاطرات عزت‌شاهی نشان داده است که همین سرگذشت‌های کمرنگ شده در افق زمان، در ترکیب با ادبیاتی گیرا و روان، چگونه قادر هستند تاریخ و هویت یک جامعه را بسازند. حقیقت نانوشته

پیوستگی و انسجام مطالب کاظمی چنان است که مخاطب را تا آخر موضوع به دنبال خود می‌کشاند. هر چند که باید به این نکته توجه داشت که شخصیت و زندگی خانم حدیدچی نیز از جذابیت بی‌نظیری برخوردار است. شرح این لحظه‌ها، گزارشی ناب از مبارزه زنان و کیفیت حضورشان، در انقلاب است که با نثری جذاب و بیانی اثرگذار به بیان حقایق می‌پردازد، حقایقی که آگاهی یافتن نسبت به آن برای مخاطب نسل امروز ارزشمند است. مؤلف کتاب، از فعالان عرصه خاطره‌نگاری و تاریخ شفاهی است، که در سال 1386، سایت تاریخ

شفاهی ایران را بنیان نهاد. او برای گردآوری مطالب کتاب «خاطرات مرضیه حدیدچی» با خانم دباغ قرار دیداری می‌گذارد و سعی می‌کند ایشان را ترغیب و رضایتشان را برای انتشار خاطراتش جلب کند. همکاری خانم دباغ منجر به تنظیم مصاحبه کتبی و شفاهی می‌شود، که با ضمیمه برخی عکس‌ها و مصاحبات از مجلات دیگر، پس از دو سال تلاش، با تدوین دقیق و نشر روان ک\_\_\_\_\_اظمی منتش\_\_\_\_\_ر می‌ش\_\_\_\_\_ود.

محتوای کتاب در پنج فصل اصلی دسته‌بندی شده است، سریان، هجرت، امواج، سیاحت شرق و پیوست‌ها. سریان به بیان دوران کودکی تا فرار به انگلستان می‌پردازد. هجرت مربوط به ادامه مبارزات در خارج از کشور است. امواج، از مشکلات و موانع بر سر راه انقلاب همچون گروهک‌ها و کودتا و جنگ سخن می‌گوید، و سیاحت شرق، فصلی است که تنها به بیان مهم‌ترین و جذاب‌ترین خاطره پرداخته است: سفر برای رویارویی با رهبر امپراتوری شرق. فرصت\_\_\_\_\_مغت\_\_\_\_\_نم تهدید\_\_\_\_\_دها

یکی از عواملی که به دیدگاه‌های غلط درباره انزوای سیاسی - اجتماعی زنان دامن می‌زند، ویژگی فرصت‌سوزی در شخصیت بانوان است. گاهی چنان این ویژگی در رفتارهای زنان بروز می‌کند که به نظر می‌رسد آنان از نعمت‌های موجود در زندگی‌شان ناراضی هستند و همواره در حسرت چیزهایی هستند که ندارند، این افراد همیشه منتظر آینده هستند تا حرکتی بکنند و برای امروزشان برنامه‌ای ندارند. این درحالی است که شخصیت‌های فرصت‌سازی همچون خانم حدیدچی با تفکر در نعمت‌های پیرامونشان همواره بیشترین بهره را از زندگی برده‌اند و عمرشان را در انتظار «شاید‌ها و اگر‌ها» معطل نگذاشته‌اند. نمونه این فرصت‌سازی در ماجرای ازدواجشان است. ایشان در سن 14 سالگی با کسی که بیش از پانزده سال از او بزرگتر است، ازدواج می‌کنند، ولی این فاصله سنی نه تنها موجب سرخوردگی‌اش نمی‌شود بلکه معتقد است: «از اولین برخوردهای همسرم، دریافتم که با او بودن، فرصت مغتیمی است برای هرچه بهتر یافتن خودم و دنیای پیرامونم و نزدیک شدن به خدایم.» سپس بدون دلخوری با همسر عازم تهران می‌شود. عزیمتی که سرآغاز هجرت‌های بعدی و مقاصد متعالی‌تر برای او می‌شود. در تهران، به واسطه فعالیت‌های همسر، آگاهی سیاسی‌اش افزایش می‌یابد و همچنین فرصتی برای تحصیل علوم دینی برایش فراهم می‌شود. تحصیلاتی که کم‌کم به مباحث سیاسی و فعالیت کشیده می‌شود. هرچند که در این زمان «مادر هشتمت فرزند» است.

معنای زن فق\_\_\_\_\_ط فرزند\_\_\_\_\_دآوری نیس\_\_\_\_\_ت

مرضیه حدیدچی از جمله زنانی است که مغلوب زمانه نمی‌شود و علیرغم تبعیض‌هایی که در زمینه علم‌آموزی میان دختران و پسران وجود داشته، به تحصیل می‌پردازد. او کسی است که وظایف انسانی را به صورت منظومه‌ای درک کرده و همزمان با مسئولیت فرزندپروری به تحصیل علوم دینی و مبارزه علیه ظلم نیز پرداخته است. نظر ایشان درباره محدود نبودن وظیفه انسان به فرزندآوری و فرزندپروری و ضرورت انجام وظایف اجتماعی این چنین است: «انسان موظف به مقابله با جور و ستم و ادای تکلیف است، وگرنه زاییدن فرزند و بزرگ کردن که در همه حیوانات

هم مشاهده می‌شود. انسان موظف است از ولایت و از حق دفاع کند. اسلام وظیفه دفاع را بر عهده زن هم گذاشته و مراجع عظام هم بر این نکته تاکید دارند، لذا زمانی که من در عراق، خدمت حضرت امام رسیدم و پرسیدم حال که نمی‌توانم به ایران برگردم، آیا اجازه می‌دهید بروم و در کنار خواهران و برادران فلسطینی با اسرائیل دست و پنجه نرم کنم؟ ایشان فرمودند «اینکه تکلیف است.» تکلیف یعنی چه؟ یعنی چیزی که سؤال ندارد و انسان موظف به انجام آن است»  
حضور در شورای تأسیس سپاه، اردیبهشت 58

شاید همین ایدئولوژی است که سبب می‌شود بازگشت خانم دباغ به ایران با فعالیت در کمیته انقلاب و حضور در شورای تشکیل سپاه پاسداران همراه شود. او تنها زنی است که به دلیل داشتن اطلاعات نظامی و آموزش‌های چریکی خارج از کشور، در هسته ابتدایی سپاه پاسداران وارد می‌شود و سپس مأموریت تشکیل سپاه غرب ایران و فرماندهی سپاه همدان را به عهده می‌گیرد. دست و پنجه نرم کردن با گروهک عقرب زرد، کومله، دموکرات و باندهای قاچاق سلاح و مواد مخدر از یک طرف و از طرف دیگر اشتیاق مردم مؤمن آن خطه برای همکاری با نیروهای انقلابی، از جمله مسائلی است که شرح این مسئولیت‌ها را برای خواننده جذاب می‌کند. خانم دباغ در دیداری که با امام در نجف دارد، گزارشی شخصی از خود و خانواده‌اش به امام می‌دهد و کسب تکلیف می‌کند که به عنوان مادر هشت فرزند چه کند؟ آیا به مبارزات و فعالیتش ادامه دهد یا پیش فرزندانش برگردد؟ جواب امام برایش باورکردنی نیست: «بمانید! ان‌شاءالله اوضاع تغییر می‌کند و همه با هم می‌رویم.» هر چند که او هیچ وقت از رسیدگی به فرزندانش غافل نبوده است و حتی در وقایع 15 خرداد و تعطیلی بازار که نگران گرسنه ماندن فرزندانش است برای تهیه نان از خانه خارج می‌شود و مشاهداتش موجب تقویت انگیزه‌هایش می‌گردد. خانم حدیدچی آن ایام را چنین روایت می‌کند: «من احساس کردم اگر این جریان‌ات به خیابان‌ها کشیده شود، فرزندام گرسنه می‌مانند. سریع به نانوايي رفتم که مقداری نان تهیه کنم. نانوايي سر نبش خیابان 17 شهرپور بود. نانوا در دکان را بست که کسی تیر نخورد و من از سوراخ در دیدم که جوان‌ها را چنان با تیر می‌زدند که انگار آنها دشمنان خونی‌شان هستند! ... به نظر خودم آنچه موجب شد که من وارد عرصه مبارزه سیاسی مستقیم و بعد هم نظامی بشوم، دیدن این جوان‌ها بود که در خون خودشان می‌غلتیدند. تا سالیان سال، این منظره هرگز از ذهن من دور نمی‌شد.»

نام شوهرم در تاریخ بماند  
باید توجه داشت آنچه در این کتاب می‌خوانیم، خاطرات فعالیت‌های انقلابی و فرهنگی خانم حدیدچی است و تنها اشاره کوتاهی به خاطرات خانوادگی و همراهی همسرشان با خانم حدیدچی، شده‌است. اما همین اشارات کوتاه هم گویای رضایت قلبی خانواده از انجام فعالیت است. به طور مثال خانم حدیدچی را در گروه به نام دباغ می‌شناختند. او دلیل دو اسمی بودن نام فامیل را چنین می‌گوید: «فامیلی شوهر من دباغ است و فامیلی خودم حدیدچی... من به دلیل اینکه شوهرم به خواسته‌هایم بسیار توجه داشت و مرا برای انجام کارهای مختلف آزاد گذاشته

بود، احساس می‌کردم که ایشان حق بزرگی به گردنم دارد و اگر قرار است در تاریخ اسمی باقی بماند باید با نام ایشان باشد. به همین دلیل خودم را به اسم خواهر دباغ معرفی می‌کردم.»

شگفت بودن حوادثی که برای صاحب خاطره به وقوع پیوسته بسیار جالب و جذاب است. شگفتی از آن جهت که مخاطب با تصور شکنجه‌ها و تداعی دردها برای خود، بی‌قرار می‌شود ولی صاحب این خاطرات در برابر این درد و رنج صبوری کرده و لب به افشاگری نگشوده است. در یک کلام باید گفت که جنس و عمق اعتقادات این بانوی رهروی زینب(س)، مخاطب نسل جوان را به تأمل وا می‌دارد و متعجب می‌کند. تأمل در اینکه، چه هدفی باعث می‌شود، زنی با شرایط خانم حدیدچی(هشت فرزند، زخم‌های عفونی، سرطان و...)، چنین شکنجه‌هایی را تحمل کند و لب به سخن باز نکند، تحقق این هدف چه الزاماتی دارد و وظیفه ما به عنوان نسل سوم انقلاب در مقابل این هدف چیست. به بیانی دیگر، آگاهی از سختی‌هایی که در راه انقلاب به مبارزان تحمیل شده، ارزش و اعتبار میراث گذشتگان را برای جوان امروز بیشتر می‌کند. قسمتی از فصل سریان، به وقایع سال 52 و ماجرای دستگیری‌اش می‌پردازد. در سال 52 تعداد زیادی از مأموران ساواک به منزلشان یورش می‌برند و او را دستگیر می‌کنند. او که نمی‌داند از طرف کدام گروه فعالیت‌هایش لو رفته است خود را به بی‌سوادی و بی‌اطلاعی می‌زند که خشم و شکنجه مأموران ساواک را به دنبال دارد. با مقاومت و خاموشی خانم حدیدچی شکنجه‌ها سخت‌تر و بی‌شرمانه‌تر می‌شود. خاموش کردن سیگار روی نقاط حساس بدن، روشی است که آمریکایی‌ها در جنگ ویتنام کشف کرده بودند، روشی که زنان «ویت کنگ» را وادار به سخن گفتن کرده بود. ساواکی‌ها که از این راه هم به نتیجه نمی‌رسند، کلافه و سرگردان، راهی دیگر را درپیش می‌گیرند.

ح دود نامشخص شکنجه‌ها

دستگیری رضوانه دباغ، دختر خانم حدیدچی و شکنجه کردن او در حضور مادر، یکی از سخت‌ترین موقعیت‌ها را برای او رقم می‌زند. او در این باره می‌گوید: «دیدم دو تا سرباز زیر بغل دخترم را گرفته‌اند و او را کشان کشان آوردند انداختند وسط راهرو، و با سطل رویش آب ریختند که به هوش بیاید. با دیدن این صحنه دیگر طاقتم تمام شد... یک پتوی سربازی آوردند، او را انداختند توی آن و بردند. با دیدن این صحنه احساس کردم دخترم مرده است. خوشحال شدم. خدا را شکر کردم از اینکه از شر ساواکی‌ها و شکنجه‌های کثیفشان راحت شده است...» خوشحال شدن مادر از کشته شدن فرزندش، عمق رنج‌ها و شکنجه‌ها را نمایان می‌کند.

حضور خانم دباغ در تشکیلات محمد منتظری و معرفی اجمالی این گروه نیز از بخش‌های مهم این کتاب است: «گروه شهید منتظری در خارج از کشور در واقع زیر نظر تشکیلات گروه روحانیان مبارز ایران که در داخل کشور قرار داشتند، از طرف افرادی چون آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله مطهری و آیت‌الله مهدوی‌کنی و آیت‌الله جنتی و ... رهبری می‌شدند.»

روشن شدن دست‌ها

خانم حدیدچی در خاطراتش اشخاصی همچون شریعتی، بنی‌صدر، دکتر سروش، قطب‌زاده و ... را توصیف می‌کند، که خواندن این اوصاف با بیان زنی در بحبوحه مبارزات، خالی از لطف نیست و

